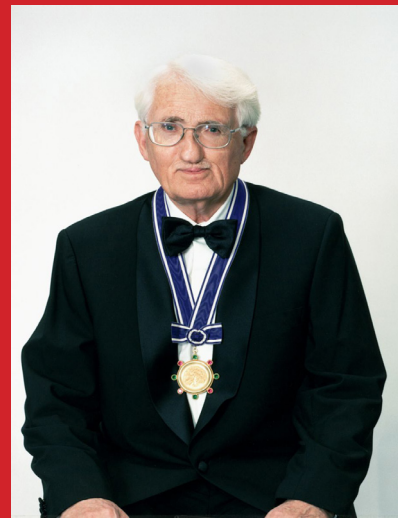


# امکان رهایی در نظریه کنش ارتباطی هابرماس

یورگن هابرماس (Jurgen Habermas) به عنوان مدافع پروژه مدرنیته، آن را یک پروژه شکست خورده نمی داند. بلکه معتقد است که مدرنیته، پروژه ای در حال تکوین است. او معتقد است که می توان نوعی اخلاقیات جهان شمول ایجاد کرد. همچنانی که یک لبه ی مدرنیته بروکراسی است. لبه دیگر آن می تواند، رهایی بخشی و جامعه ای آزاد باشد. در این یادداشت سعی بر آن است تا راه کار هابرماس برای رهایی تشریح گردد. تا مشخص گردد که چگونه کنش ارتباطی می تواند گفت وگویی برابر و ادراک متقابل را ایجاد کند. در نتیجه ما باید از یک طرف نظریه کنش ارتباطی هابرماس را در ارتباط با دیالوگ هابرماس با دو متفکر کلاسیک یعنی کارل مارکس و ماکس وبر دنبال کنیم و از سویی دیگر ما باید کتاب تحول ساختار حوزه عمومی و کتاب شناخت و علایق بشری را در پرتو طرح کلی هابرماس در کتاب کنش ارتباطی (the theory of communicative action) مطالعه کنیم. چرا که به نظر می رسد بحثهای هابرماس در مورد حوزه عمومی، بحران سرمایه داری و علایق بشری همگی مقدمه ای است برای تدوین نظریه کنش ارتباطی تا بدین طریق گفت وگویی برابر و آزاد ممکن گردد.

## هابرماس و مارکس

هابرماس در عین اینکه می خواهد در سنت چپ بیندیشد، اما سعی در باز تفسیر اندیشه های کارل مارکس (Karl Marx) دارد. البته این بدان معنا نیست که هابرماس اندیشه مارکس را فاقد مایه های انتقادی بداند. بلکه درصدد است جنبه های غیر علمی فلسفه مارکسیستی را بزداید. به اعتقاد وی، تاریخ جامعه بشری را نمی توان صرفاً در چهارچوب تنگ نظرانه ی تکامل یا پیشرفت جبری اقتصادی، بر اساس مراحل پنج گانه شیوه های مختلف تولیدی تبیین نمود. از این روست که وی سعی می کند تا ماتریالیسم تاریخی را به مراحل کنش ارتباطی تبدیل کند. تا از این طریق نوعی نظریه تکاملی با نگرشی تجربی بنا نهد. در این راستا هابرماس شروع می کند به نقد کار به عنوان مبنایی برای فلسفه تاریخ تجربی. از نظر مارکس، کار اجتماع سازماندهی شده، وجه تمایز انسان از حیوان می باشد. اما هابرماس معتقد است که انسان ها نخستین موجودی بودند که ساختار اجتماعی مبتنی بر خانواده که مستلزم هنجارهای اجتماعی و زبان می باشد را تاسیس کردند. از نظر هابرماس گرچه کار مقدم بر زبان بوده است ولی کار و زبان را نمی توان به یکدیگر فروکاست. از نظر هابرماس فرهنگ دارای منطق درونی خود می باشد و صرفاً روبنای اقتصاد نیست. هابرماس در دیالوگ خود با کارل مارکس به زبان توجه دارد. تا پایه های فلسفی نظریه کنش ارتباطی را که مبتنی بر زبان می باشد، بنا نهد.



هابرماس و ماکس وبر

محل تلاقی هابرماس و وبر (Max weber) را باید در مفهوم عقلانی شدن جهان جست وجو کرد. از نظر وبر عقلانیت مدرن با افزون زدایی شروع می شود و در انتها به نوعی قفس آهنین تبدیل می گردد. قفس آهنین یا همان جنبه منفی عقلانیت مدرن، عقلانیت ابزاری متکی بر زور، سلطه، قدرت و ثروت می باشد. از نظر وبر عقلانی شدن دیگر فرهنگی نیست. بلکه الزامات دولت و اقتصاد آن را به پیش می راند. اما از نظر هابرماس کنش عقلانی دارای دو وجه است: هم عقلانیت ابزاری را در بر می گیرد و هم عقلانیت ارتباطی را. تفاوت وبر با هابرماس در یک کلمه خلاصه می شود: یاس.

در حالی که وبر آینده تیره ای را برای سرمایه داری مدرن پیش بینی می کند، هابرماس مدرنیته را فرایندی ناتمام می داند که با احیای زیست جهان، امکان رهایی ایجاد خواهد شد. از نظر هابرماس خرد ابزاری فی نفسه مشکلی ندارد و به سلطه منتهی نمی شود بلکه مشکل این جا است که بر سایر شکل‌های دانش اولویت پیدا کرده است.



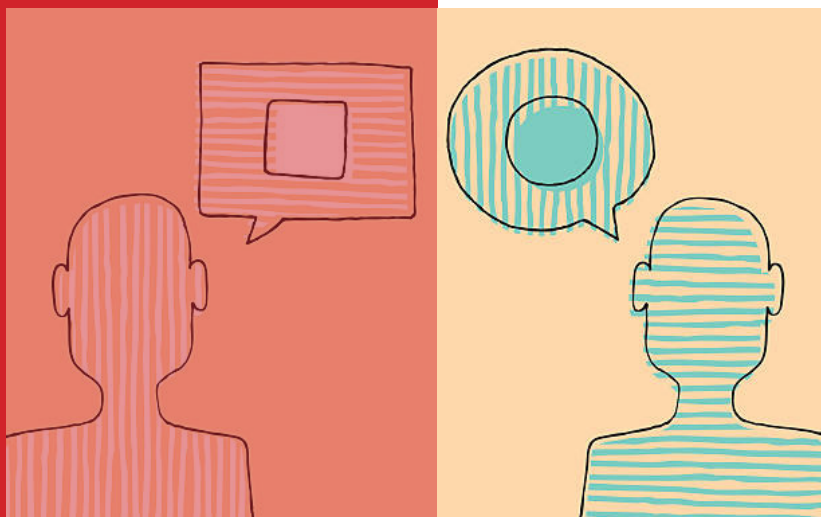
تحول حوزه عمومی و بحران جامعه سرمایه داری  
در کتاب دگرگونی ساختاری حوزه عمومی، حوزه عمومی مشارکت در مباحث بازار و  
علنی گردهم آید. اما به معنای تاریخی حوزه عمومی ظاهر می شود. که نه  
تحت سلطه خارجي قرار داشته و نه دارای روابط قدرت درونی است. بلکه  
از اصول گفتوگو تبعیت می کند. اما در دوره مدرن حوزه عمومی تحت  
نفوذ حوزه فنی و دولت قرار می گیرد. که هابرماس از آن با عناوینی چون  
بحرانی می کند. فعالیت‌های تبلیغاتی روابط عمومی و سیاست حزبی  
از اصول رقابت اقتصادی و اخلاق کار از بین می رود. چرا که کار به سمت  
بروکراسی فراینده و در نتیجه روزمرگی پیش می رود. یعنی دولت‌ها بر همه  
عرصه های حیات اجتماعی تسلط می یابند و فرقی بین امور فنی و امور  
کارشناسان و متخصصان حل نمی ماند. دولت‌ها فکر می کنند که همه ی مسایل را باید  
زیست جهان را استعمار می کنند. نفوذ خرد ابزاری در حوزه عمومی



## شناخت و علایق انسانی (Knowledge and Human Interests)

از نظر هابرماس دانش ها بر علایق شناختی استوار اند. کار باعث ایجاد علاقه فنی به چیرگی بر طبیعت و کنترل آن برای منتفع شدن می شود. این علاقه باعث شکل گیری علوم تجربی می گردد. زبان نیز در کنار کار باعث تغییر محیط می گردد. زبان علاقه ی عملی را بر می انگیزد که علوم انسانی از نتایج آن می باشد. علوم انسانی به کنش ارتباطی، یعنی کنش متقابل انسانها و تفسیر کنش ها، می پردازد و همین علاقه ی عملی است که علاقه ی به رهایی بخشی را در ما فعال می کند که در نهایت منجر به شکل گیری علوم انتقادی می گردد. علوم انتقادی به ما یاد آور می شود تا به وسیله ساختارهای اجتماعی گمراه نشویم و آلت دست دیگران نباشیم. این علوم مانند علم روانکاوی عمل می کنند، یعنی امور ناخودآگاه را به بیمارگوش زد کرده و به ما می گویند که کنش متقابل منحرف شده است و مشارکت همگانی از بین رفته.

کنش ارتباطی و امکان آزادی کنش ارتباطی است که هابرماس را امیدوار به وضع علم اخلاق جهان شمول کرده است. این نوع اخلاقیاتی که تحمیل نشده است. این نوع از اخلاق متکی بر سنت نیست. بلکه دارای زمینه عقلانی و بحث عقلانی آزاد است. از نظر هابرماس همین عقلانیت جهان شمول (وضعیت کمال مطلوب گفت وگو) است که می تواند مبنای انتقاد باشد و در نهایت موجب رهایی گردد. برخی چون لیوتار انتقاد می کنند که امیدواری هابرماس به رهایی واهی بوده و از این منظر ادعاهای هابرماس بیشتر به فیلسوفان روشنگری می ماند. لیوتار معتقد به ناهمگنی بازی های زبانی بوده و اجماع و مشروعیت را مانع ناهمگنی می داند. امادر جواب باید گفت که لیوتار غافل از این است که هابرماس علاوه بر این سطح متغیر تجربی، از اصول بیان در بعد کلی صحبت می کند که ذاتی خود زبان اند و نه تجویزات بالفعل وضعیت کلامی آرمانی، ساخته ذهن نیست بلکه در همه روابط گفتاری مندرج است. در این معناست که حقیقت، تصویری از خلاف واقع است



که می توان بر اساس آن واقعیت را نقد کرد. یعنی حقیقت محصولی تک ذهنی نیست. بلکه بین الاذهانی است. که در عمل کلامی غیر مخدوش ظهور می یابد. پس باید گفت که نظریه هابرماس آرمانخواهانه است. یعنی از یک نظر آسیبهای ارتباطی را در تاریخ نمایان کرده و از آن انتقاد می کند و از طرفی دیگر وضعیتی بالقوه را در نظر می گیرد که گفت وگویی آزاد در آن صورت پذیر است.